

## از اوستا و زردتشت

دکتر رحیم چاوش اکبری (یسنای تبریزی)

دانشگاه آزاد - تهران جنوب

### □ درآمد

خاقانی شروانی فرزند علی نجار شروانی، از یک مادر مسیحی نستوری - که بعداً مسلمان شد - در سال ۵۲۰ ه. ق در منطقه‌ی شروان در یکی از دهات شهر شماخی متولد شد. <sup>۱</sup> و به دلیل علاقه‌ی وافر به مادر - که به نظر من بعد از مسلمان شدن فرهنگ مسیحیت در دلش باقی بود - با فرهنگ و اصطلاحات دین حضرت مسیح (ع) عمیقاً آشنا شد و دلیل این مدعا قصاید اوست.

در موضوع مذهب خاقانی - که اکثراً او را شافعی و بعضی شیعه می‌دانند، - باز هم بحثی ندارم، فقط باید بگویم که خاقانی یک مسلمان بود و علوم اسلامی را هم از عم خود آموخته و به قرآن مبین و تمام احکام و اصطلاحات اسلام احاطه‌ی کامل داشت.

در دیوانش قصیده‌ی بدون تجدید مطلع، با ۹۱ بیت، موسوم به «ترسائیه یا مسیحیه» دارد که عنوان قصیده را از مطلع آن گرفته‌اند: فلک کز روتر است از خط ترسا

مرا دارد مسلسل راهب‌آسا

دیوان، ص ۲۲

محققان و شارحان دیوان خاقانی شأن نزول این قصیده را چنین نوشته‌اند:

«در شکایت از حبس و تخلص به مدح مخلص دین‌المسیح عظیم‌الروم عزالدوله قیصر و شفیع گرفتن او برای خلاص از زندان». زندانی شدن خاقانی به امر خاقان کبیر جلال‌الدین ابوالمظفر اخستان بن منوچهر بوده است و نام ممدوح قصیده «آندرونیکوس کمنوس» است. (ترجمه‌ی رساله‌ی مینورسکی، ص ۱۳۴)

بعد از خواندن این قصیده و مطالعات فراوان بود که توانستم این مقاله را بنویسم و مفهوم ابیات ۶۵ تا ۶۹ قصیده را تا حد توان روشن کنم و آن ابیات چنین است:

وگر قیصر سگالد راز زردتشت

کنم زنده رسوم زند و اُستا

بگویم کان چه زندست و چه آتش

کزو پازند و زند آمد مسما

چه اخگر ماند از آن آتش که وقتی  
خلیل‌الله در او افتاد دروا  
به قسطاسی بسنجم راز موبد  
که جو سنگش بود قسطای لوقا  
چرا پیچد مگس دستار فوطه  
چرا پوشد ملخ رانین دیبا

دیوان، ص ۲۷

بعد از خواندن این نوشتار شاید خستو باشیم که خاقانی به دلایلی که - ذیلاً نقل می‌شود - با زرتشتیان و با پرداختن به دین مبین اسلام و یهودیت و مسیحیت و زردشتی خدمت ارزشمندی به اتحاد ادیان انجام داده است.

و از بیت ۷۷ خطاب به ممدوحش «آندرونیکوس کمنوس» سوگندهایی داده و جزای قسم را در بیت ۸۸ بیان کرده است:

که بهر دیدن بیت‌المقدس مرا فرمان بخواه از شاه دنیا

دیوان، ص ۲۸

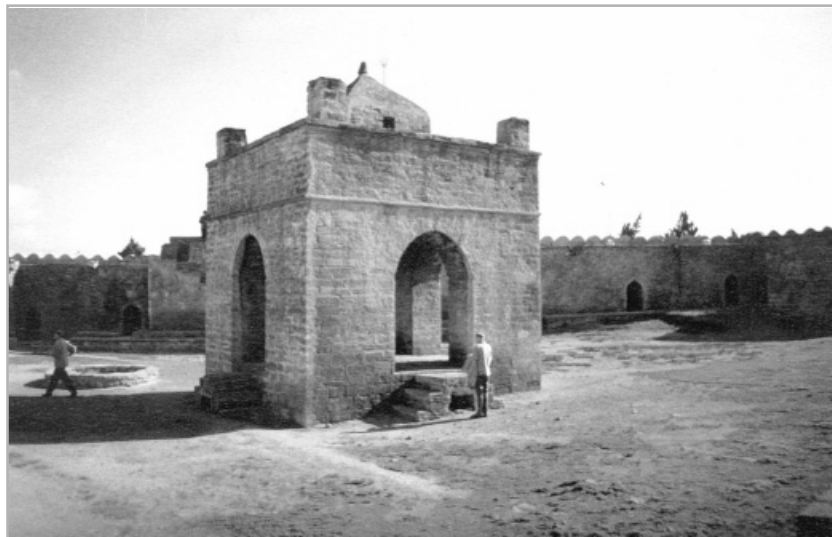
اینک باید دید که خاقانی از چه راهی با دین زردشت و کتابش اوستا آشنا شد و آن پنج بیت را سرود؟ پیشاپیش یادآوری می‌کنم که شرق‌شناس بزرگ معاصر (مینورسکی) - که شرح جامعی بر قصیده‌ی ترسائیه نوشته‌اند - با نهایت فروتنی می‌گوید که من درباره‌ی این پنج بیت چیزی نمی‌دانم و استاد بزرگمان روان‌شاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب هم که رساله‌ی مینورسکی را از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده‌اند - به دلیل ادب ذاتی و شرافت عظیم در امانت‌داری - با این که یقین دارم اطلاعات وسیعی از زردتشت و اوستا داشتند - درباره‌ی آن پنج بیت سکوت اختیار کرده‌اند و بر من فرض است در برابر روح بلند این دو دانشمند گرانقدر از جسارت‌م پوزش بطلبم و بگویم:

جایی که عقاب پر بریزد از پشه‌ی ناتوان چه خیزد

دهخدا، ص ۵۷۸

گفتیم که خاقانی، شروانی‌ست و در یک دهکده از توابع شهر شاماخی، متولد شده است و اگر شهری هم منسوب به انوشیروان در

عمارتی ست و در وسط آن عمارت به طرز گنبد اطاقی بنا شده است که چهار طرف آن باز است، وسط گودالی ست که آتش از میان آن بیرون می‌آید. اطراف آن حجرات است. از هر حجره منفذی تعبیه نموده‌اند که آتش بیرون آید، یعنی هر وقت بخواهند کبریتی روشن کرده در محاذی آن منفذ می‌گیرند، هوایی که خارج می‌شود مشتعل می‌گردد...<sup>۶</sup>



... تماشای آتش بحری در بادکوبه زیادتر از آتش بری ست که ما دیدیم. مقصود از آتش بحری این است: در محاذی همین آتشکده قدری دور از ساحل وسط دریا معدن نفت است که از زیر آب بیرون می‌آید. به واسطه‌ی لطافتی که نفت

دارد، بر روی آب می‌ایستد. هر کس مایل باشد کشتی کوچک اجاره کرده وسط دریا می‌رود، پنبه‌ای آتش زده روی آب می‌اندازد اگر دریا موج و متلاطم نباشد، تمام این قسمت دریا یک پارچه آتش می‌شود. من مجال نکردم ببینم، اما این روایت را شنیدم.

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، همان، ص ۵۵ - ۲۵۳  
آتش یا آذر در ایران پیش از اسلام عنصری مقدس بوده و در عقاید زرتشتیان مظهر فروغ ایزدی. (یسناس: ۷/۲۵) (آفریدگان در حالت غیرمحسوس و روحانی) نخست به شکل «اخگر آتشی» آفرید که این صورت خود برخاسته از روشنی بی‌آغاز (نور ازلی اورمزد است (بند هشن، الف ۴، ۴۴، ۵۰؛ روایات پهلوی، ۱۲۸) هم چنین آمده است که اورمزد آتش را از دل خویش آفرید و نور آن را از نور ازلی خلق کرد. (روایات پهلوی، ۴۴: ۲۸؛ احمد تفضلی، ۹۳) ۷

این همه قرائن و شواهدی که نقل شد، می‌تواند در تشریح سه بیت اول از آن پنج بیت‌ها را یاری دهد.

### بیت ۶۵

وگر قیصر سکالد راز زردشت کنم زنده رسوم زند و اوستا دیوان، ص ۲۷

یعنی اگر قیصر (منظور آندرونیوکوس کممنوس) درباره‌ی راز زردشت بیندیشد، رسوم (زند و اوستا) را احیا می‌کنم. اگر معنی زند را بدانیم مفهوم نهایی بیت کاملاً روشن می‌شود:

زند: در پهلوی زند Zand، شرح، تفسیر، در اوستا زنتای Zanatay شناساندن، معرفت است. باید دانست که در ازمنه‌ی بسیار کهن تفسیری برای اوستا به زبان اوستایی نوشته بودند و نمونه‌ی این از این تفسیر در خود اوستای کنونی باقی مانده است... طبق سنت پس از تدوین اوستا در زمان ولخش (ظاهراً بلاش اول اشکانی، ۵۱-۷۸) تفسیر اوستا یعنی زند به زبان پهلوی، شروع شد و در زمان اشکانیان به پهلوی اشکانی بود و در زمان ساسانیان به پهلوی ساسانی درآمد. (مزدیسنا و ادب فارسی، ص ۱۳۷-۱۴۰، سجادی، دکتر سیدضیاءالدین، ۷۳۸)

### بیت ۶۶

بگویم کان چه زنداست و چه آتش کزو پازند و زند آمد مسمماً (دیوان، ص ۲۷)

آن منطقه بوده است، امروز به منطقه‌ی وسیعی از خاک جمهوری آذربایجان شروان اطلاق می‌شود که شاماخی مرکز آن منطقه است. شعرا و نویسندگان امروز جمهوری آذربایجان و اکثریت مردم آن کشور، سرزمین خود را «اودلایوردو» (سرزمین آتش‌ها) می‌نامند و من قبل از مسافرت‌هایم به آن سرزمین گمان می‌کردم که نام «اودلایوردو» ترجمه‌ی نام باستانی «آتورپاتکان» است. که «آتور» به معنی آتش است در زبان آذری باستان و امروز به صورت آذر آمده است و امروز به صورت (آتری یا اتری: واژه‌ی ست، فارسی باستان که مادینه‌ی (مونث) آتره یا اتره به چم آذر است. این نام برای نام‌گذاری دختران زیباست.)

مهربان گشتاسب یورپاریسی، ص ۲۴۶  
اما در چهار نوبت مسافرت‌هایم به آذربایجان و مطالعاتم متوجه شدم که اسم کاملاً با مسمایی ست و آن سرزمین جداً سرزمین آتش‌هاست.

«معدن نفت در بادکوبه به حدی ست که اگر شخص عصایی در زمین فرو برد، بعد به واسطه‌ی کبریت هوایی را که از روزنه زمین خارج می‌شود، آتش زند، مشتعل می‌شود».

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، ص ۱۷۲۵۰  
اعتمادالسلطنه بعد از نوشتن این مطالب در کتاب **مرآة البلدان**، از سفرنامه، ناصرالدین شاه قاجار نکات دیگری نقل می‌کند: «... دو ساعت از شب گذشته وارد شهر بادکوبه<sup>۲</sup> شدیم. چون معدن نفت در بادکوبه است، امشب همه‌جا را از صحرا و شهر چراغ نفت روشن کرده بودند. اگر چه شب بود و شهر بادکوبه را درست ندیدم، اما در مهتاب معلوم بود که خانه‌های قشنگی که تازه به سبک فرنگستان ساخته‌اند، در کنار دریاست».

همان، ص ۲۵۱  
بعد مشاهدات خود را می‌نویسد: «پنجشنبه هفدهم به معدن نفت رفتیم. فی‌الواقع بادکوبه از حیث<sup>۳</sup> نفت اول مملکت روی زمین است. چاه‌های زیاد در جایی که معروف به بالاخانه است، حفر شده و با تلمبه نفت را از چاه بیرون می‌آورند... از بالاخانه به «صوری‌خانه»<sup>۴</sup> که کارخانه‌ی میرزایف است، رفتیم. میرزایف نفت سیاه را تقطیر کرده، سفید می‌کند و کرورها سرمایه و دخل دارد. معبد آتش‌پرستان<sup>۵</sup> هندی و پارسی در این صوری‌خانه است.

پازند: از پائیتی ازنتی اوستایی. در اصل زبان پهلوی بدون هزارش ۸، پازند تفسیریست برای زند که آن خود تفسیر اوستاست. (دکتر محمد معین، ص ۱۴۲)

بیت قبلی در نظر من موقوف المعنیست. در این صورت وقتی معنی قبلی تمام شد که در رسوم زند و اوستا را احیا می‌کنم، باید بگویم: می‌گویم که آن چه آتش و چه زند بودند؟ که زند و پازند نام گرفتند؟

لابد توجه می‌فرمایید پازند تفسیر زند است به اوستایی و بدون هزارش و پیشاپیش علل تقدس آتش را توضیح داده‌ام و در این بیت مراد از آتش (نور ازلی)ست.

### بیت ۶۷

چه اخگر ماند از آن آتش که وقتی

خلیل‌الله در آن افتاد در وا

دیوان، ۲۷

خلیل‌الله لقب حضرت ابراهیم (ع) است که او را قهرمان توحید هم می‌نامند و در این قسمت هم با داستان‌های متنوعی که درباره‌ی آن پیامبر و به قول قرآن کریم آن امام نقل کرده‌اند، کاری ندارم و نمی‌خواهم بحث کنم، آذر، عمومی او بود یا پدرش بود و یا در پی آن نیستیم که ثابت کنم تبار ابراهیم ایرانی و او همان زردشت است. اما قویاً اعتقاد دارم که زردشت و ابراهیم از جهات مختلف تشابهات شگفت‌آوری در آئین و اندیشه‌ها و حتا اسطوره و تاریخ دارند و همین بیت خاقانی گواه این مدعاست.

در اوایل این نوشتار ریشه‌ی نام «اودلاریوردو» را با شواهد تاریخی مکتوب و به رأی‌العین دیدن خودم در سفرهای چهارگانه به آن سرزمین بیان کردم و این‌جا می‌خواهم بگویم خاقانی علاوه بر قرآن کریم به اوستا هم احاطه داشته است، در قصص قرآن به استناد آیه‌ی مبارکه‌ی «قلنا یا نارکونی برداً و سلاماً علی ابراهیم» (الانبیاء، ۲۱/۶۹) خیلی مفصل از انداختن ابراهیم به وسیله‌ی منجنیق در توده‌ی آتشی عظیم به دستور نمرود و تبدیل شدن آتش به گل و سرد و سالم‌شدنش دل‌انگیز داستان‌ها ساخته‌اند.

لحن خاقانی در این بیت طوریست که گویا زرتشت نسبت به ابراهیم از نظر زمانی تقدم دارد که می‌گوید: از آن آتشی که در نظر زرتشت ساطع‌کننده‌ی نور ایزدی، کدام آتش باقی بود (اخگر) که روزی ابراهیم در همان آتش انداخته شد و دلیل این تقدم و تأخر اسطوره‌ی سیاوش در اوستاست که به دوران اسطوره‌ی ایرانی - چندین هزار سال پیش از زرتشت - تعلق دارد و در ویسپرد (بخشی از اوستای متأخر) به واژه‌ی سوگند با گونه‌های مختلف برمی‌خوریم از آن‌هاست سوگند خوردن به آتش که فردوسی در **شاهنامه** داستان سیاوش آن را شرح کرده است:

«سوگند یا آزمایش به آتش رفتن سیاوش است که یکی از شاهکارهای **شاهنامه** است: چون سودابه نامادری سیاوش نتوانست او را فریفته به کام دل خود رسد، او را نزد پدرش کیکاوس به معاشقه با خویش متهم ساخت. کیکاوس به پسر خود بدگمان شده، در این کار از موبدان داوری خواست. آنان بدو گفتند سیاوش باید برای نمودن بی‌گناهی خود به آزمایش آتش تن دردهد». (پورداد، ۱۲۲)

... و سیاوش سوار بر اسب سیه خود از آتش گذشت:

چنین است فرمان چرخ بلند که بر بی‌گناهان نیاید گزند

چو بخشایش پاک‌یزدان بود دم آتش و باد یکسان بود همان، ص ۱۲۲

این آزمایش ایزدی در **ویس و رامین** فخرالدین اسعد، **مثنوی** حضرت مولانا و **سلامان و ابدال جامی** و چندین کتاب دیگر هم آمده است.

علاوه بر این‌ها در شهر شماخی (زادگاه خاقانی) جمعه مسجدی هست که در سال ۱۲۶ هجری قمری ساخته شده است که برابر سال ۷۴۳ میلادیست که بر کتیبه‌ی عربی نوشته شده است. (ش، ص فتح‌الله یف، ۱۸)

این مسجد طرحی غیر معمول مساجد اسلامی دارد و «اولین پژوهشگران (پروفیسور و. آ. زومر - ژ. الکساندروویچ) نتوانستند برای خصوصیت غیرمعمول طرح آن که دارای سه محراب بود، بدهند». (همان، ص ۱۸)

«جمعه مسجد دربند و داغستان (سده‌ی سیزدهم م / هفتم ه) در آسیای مرکزی از نظر نمای محلی نقشه به جمعه مسجد شماخی نزدیک است. جمعه مسجد شماخی از نظر سه قسمتی بودن فضای داخلی بسیار شبیه بعضی از مساجد - نمازخانه‌های آسیای مرکزی (سده‌های ۱۱ - ۵/۴۱۲ - ۶ ه) است». (همان)

نگارنده درباره‌ی این طرح غیرمعمول مسجد شماخی مقاله‌ی جداگانه‌ی نوشتم که خلاصه‌ی آن مقاله می‌تواند ما را به تشابهات حضرت ابراهیم و اشوزرتشت (علاوه بر آن مطلب آتش نورازلی) و آتش که حضرت ابراهیم را در آن انداختند و داستان سیاوش بیش‌تر کمک کند.

ظاهر مسجد - چنان‌که در تصویر [در صفحه‌ی ۴۲] می‌بینیم - مکعب مستطیلیست و برخلاف معمول پشت‌بام گنبد وسط را ندارد و کاملاً مسطح است و به‌جای دو مناره در پشت‌بام سه مناره دیده می‌شود.

در داخل مسجد به‌جای یک محراب، سه محراب به عرض ۱/۵ متر و بلندی آن محراب‌ها از کف تا طاق بالای محراب ۳ متر است، در حقیقت سه مسجد مکعبی شکل با ستون‌هایی به عرض ۱/۲۵ متر و به ضخامت ۲ متر و فاصله دو ستون از هم دیگر ۴/۵ متر و ارتفاع ستون‌ها ۶ متر از هم‌دیگر مجزا شده‌اند و از بالای ستون‌ها در مکعب زیر سقف مسطح گنبد مساجد سه‌گانه تعبیه شده است.

جلوخان مسجد تا در ورودی مساجد سه‌گانه با فاصله ۳ متر با نُه ستون (برابر هر مسجد سه ستون) مشخص شده‌اند.

اگر کلیات مسجد را به سه قسمت مساوی تقسیم کنیم که مکعب و داخل مسجد دقیقاً سه آتشکده است که در تمام کمره‌ی زمین هرجا آتشکده‌های روشن و خاموش وجود دارد به همین شکل ساخته شده‌اند، بنا به نوشته‌ی آقای فتح‌الله یف در سال‌هایی که این مسجد و مشابه آن در دربند و داغستان و آسیای مرکزی هم بنا می‌شدند، مسلمانان از استادان معماری زرتشتی استفاده کرده‌اند.

و آن معماران با توجه به این‌که کعبه به‌دست حضرت ابراهیم بنا شده و به عقیده‌ی بعضی‌ها آن پیامبر محترم تبار ایرانی دارد، و باز بنا به عقیده‌ی خیلی‌ها ابراهیم و زرتشت یک نفر هستند، خواسته‌اند ضمن این‌که تشابهات بنای کعبه و آتشکده را حفظ کنند و سه چیز را در کنار هم قرار دهند: هم اشاره به سه رکن دین مبین اسلام (توحید، نبوت، معاد) و سه رکن دین زرتشت (هومت = اندیشه‌ی نیک، هوخت



= گفتار نیک، هورشست = کردار نیک) نمادی قابل رویت بسازند.

و حتا در ضلع شمالی محوطه‌ی مسجد شماخی هنوز ویرانه‌ی سه آب‌انبار هم به همان نیت باقی‌ست.<sup>۹</sup>

### بیت ۶۸

به قسطاسی بسنجم راز موبد  
که جوسنگش بود قسطای لوقا

دیوان، ۲۷

قسطاس: (به کسر) ترازو، میزان. در **معرب جوالیقی** آمده (ص ۲۵۱) قسطاس (به ضم) میزان، روی معرب است و به کسر و ضم هر دو تلفظ می‌شود و در حاشیه‌ی ۳ همین صفحه نوشته: کلمه‌ی قسطاس از

الفاظ قرآنی است: «وزنوا القسط المستقیم» (در سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۳۵ و شعراء آیه‌ی ۱۸۲) و در این آیات به کسر قرائت شده است. و قسطاس راست‌ترین ترازوهاست. و کلمه را اصلاً عربی گرفته و **مصحح المعرب** یعمی احمد محمد شاکر، به استناد قول راغب در **مفردات** و آیات قرآن آن را مربوط به کلمه‌ی «قسط» یعنی عدل دانسته است. مثلاً آیه‌ی ۱۵۲ سوره‌ی انعام: «و اوفوا الکیل و المیزان بالقسط». راغب هم در مفردات ۳، ۴ گفته است: «والقسطاس المیزان و یعبر به عنها العدالة كما یعبر عنها بالمیزان» یعنی «قسطاس، میزان است و از آن به عدالت تعبیر می‌شود، همان‌طور که از عدالت به میزان تعبیر می‌شود».

اما در **اتقان** سیوطی (ترجمه‌ی سیدمهدی حائری قزوینی، ج ۱، ص ۴۸) ضمن لغات دخیل قرآن آمده است: «قسطاس؛ فریابی از مجاهد آورده که گفت قسطاس به زبان رومی عدالت است و ابن ابی حاتم از سعید بن جبیر آورده که قسطاس به زبان رومی ترازوست». (سجادی، دکتر سیدضیاء‌الدین، ۱۱۱۶)

در این بیت با قرینه‌ی فصل «بسنجم» و ترکیب «جوسنگش» کاملاً روشن است که خاقانی به همین معنای «میزان، ترازو» به‌کار برده است.

جوسنگ: سنگ جو، وزن جو، و آن یک قسمت از هفتاد و دو قسمت مثقال بوده است. (ل.ن از مقدمه‌ی ابن‌خلدون، سجادی، دکتر سیدضیاء‌الدین، ص ۳۰۹)

قسطای لوقا این اسم اضافه بنوت است مثل: اردشیر بابکان. «قسطا بن لوقا حکیم، ریاضی‌دان معروف نصاری، اهل بعلبک که در نیمه‌ی دوم قرن نهم میلادی می‌زیست (دایرة‌المعارف اسلامی، شرح و ترجمه‌ی مینورسکی از قصیده‌ی مسیحیت، ترجمه‌ی دکتر زرین کوب، ص ۱۹۶). قسطاس بن لوقا در اکثر علوم تبحر داشت و در زبان یونانی فصیح بود و عربی و سریانی نیز می‌دانست. اصلش از نصاری شام و از شهر بعلبک بود و در بغداد می‌زیست و در پایان عمر به ارمنستان رفت. (برای شرح حال و آثار او ر. ک. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تالیف دکتر صفا، ص ۷۱ - ۷۳) (دکتر سجادی، همان)

معنای بیت: راز موبد را با ترازوی بسنجم که جوسنگ (کم‌ترین سنگ) آن قسطای لوقا باشد، مفهوم اصلی و مورد نظر خاقانی این که: آن چنان به عدل و داد (قسط) راز موبد را مورد سنجش قرار می‌دهم

که علم و دانش قسطای لوقا کم‌ترین سنگ این ترازوی عدل باشد.

### بیت ۶۹

چرا پیچد مگس دستار فوطه چرا پوشد ملخ رانین دپیا  
دیوان، ۲۷

«راز موبد» که خاقانی در بیت قبلی قصد دارد با چنان عدل و قسط بگشاید، در این بیت نهفته است که باید آن را گشود.

مگس و ملخ دو حشره‌ی زیانبارند که جزو خرفسترها در اوستا، ذکر شده‌اند، این واژه با تلفظ **خرفستر** Xrafstara بارها در بخش‌های مختلف اوستا آمده است. (فرهنگ واژه‌های اوستا بر مبنای فرهنگ کاتگا، ترجمه‌ی احسان بهرامی، نشر یلخ، تهران ۱۳۶۹، ج ۴، فهرست‌ها، ص ۵۶)

«خرفستر واژه‌ی ست چندین هزار ساله، اما بیش از هزار سال است که از سر زبان‌ها افتاده به‌جای آن حشره گفته‌اند. مار، کژدم، وزغ، مور، ملخ، مگس، زنبور، تارتنه (عنکبوت)، کرم، سوسک، سس، شپش، کک، پشه، سرگین‌گردان و همه‌ی جانوران زبان‌کار دیگر بویژه خرد آن‌ها را، خرفستران می‌گفتند». (پورداد، ابراهیم، ۱۷۸)

تنها در آئین زرتشت کشتن خرفستران واجب است و در آئین هندوان و فرقه‌ی از مسیحیون برعکسش باید آن‌ها را احترام گذاشت.

متأسفانه این اندیشه‌ی نادرست از مسیحیون بر دین مبین اسلام هم نفوذ یافته است و به یاد دارم ما که به مدرسه می‌رفتیم، همه‌ی کودکان متأسفانه شپش داشتند و می‌گفتند هر کس از آن‌ها حشره‌ی پلید (شپش) نداشته باشد، مسلمان نیست. بعدها فهمیدم این شپش‌پروری از عقاید «سن فرانسیس S - Francis» به دین مقدس ما راه یافته که سن فرانسیس به گفته‌ی خودش سرافراز بود که جامه‌اش از چین مرواریدهای مینوی و آسمانی آراسته است.<sup>۱۰</sup>

برای کشتن خرفسترها در نامه‌ی دینی ایرانیان دستورهایی‌ست که بعضی از آن دستورها قبل از ظهور زرتشت هم بوده است به‌دلیل آب و هوای متفاوت فلات ایران و شبه‌ی قاره‌ی هند دو نوع فرهنگ متفاوت در ایران و هند ظهور کرد و در این رابطه تا گور شاعر و فیلسوف بزرگ هند یک قضاوت عالمانه کرده‌اند:

«این نکته جالب توجه است که عقیده‌ی وحدت در دو مملکت مختلف ایران و هند به دو شکل ظاهر شد و دو نتیجه‌ی دگرگون داد. همان‌طور که عقیده‌ی وحدت در ایران نتیجه‌ی اخلاقی بخشید، در

هند موجد یک نتیجه‌ی فلسفی گردید. بدیهی‌ست این تاثیرات مقتضی و موافق طبایع این دو ملت بود. زیرا ایرانیان قدیم مردمان کاری و شجاع و خواستار خوشی و زندگانی نیک بودند و هندوان آسایش فکر و خیالات فلسفی و انزوا را بر آن ترجیح می‌دادند. آب و هوای این دو مملکت نیز در خصایص روحی و اخلاقی آنان دخالت کلی داشت. زیرا آب و هوای ملایم هند و مزارع بسیار زندگانی هندوان را آسان ساخته و هیچ اشکالی از برای آنان متصور نبود. تا در زندگانی با آن مبارزه کنند. برعکس آب و هوای ایران و زمین پر از کوه و تپه و زندگانی مشکل ایرانیان را بر آن داشت که به سختی با بدی و زشتی بجنگند و از برای فیروزی اهورامزدا را پشت و پناه خود قرار دهند.

... این حقیقتی مسلم است که در عالم دو قوه‌ی متضاد همیشه درگیر و دارند که یکی را به اوج سعادت و نجات می‌رساند و دیگری را به حضيض شقاوت و هلاک می‌رساند، در مدت زندگانی مجبوریم برای کسب سعادت و نجات در مقابل هر زشتی و بدی استوار بایستیم. (تاگور، ترجمه‌ی ع. سپنتا، نقل از دهخدا، ذیل مثل: مزن زشت بیغاره... صص ۱۵۴۸ - ۱۵۴۹)

این دو قوه‌ی متضاد که به نظر من دیالکتیک اجتماعی‌ست در گات‌های زرتشت آمده است:

یسنا ۳۰/۳

دو همزاد گوهر در اندیشه‌هاست

تجلی‌گی که آن دو در پیشه‌هاست

به گفتار هم آن دو گردد عیان

یکی نیک و دیگر بد بدگمان

کج‌اندیش راه بدی بسپرد

نکو مرد ره بر بهی می‌برد

یسنا ۳۰/۴

به هم این دو گوهر چو آمد فراز

شد آن زندگی بخش و این مرگ‌ساز

چنین بوده ز آغاز کردارشان

جز این نیست تا رستخیز کارشان

دروغ ورز سوزد در اندیشه‌ها

به رامش زید راستی پیشه‌ها

مر این را چو فردوس شد زندگی

مر او راست دوزخ به سوزندگی

یسنا تیریزی، ۴۹

کشتن خرفسترها از واجبات است. در مینوی خرد می‌خوانیم:

« ۱- پرسید دانا از مینوی خرد. ۲- که کدام زمین ناشادتر است؟

۳- مینوی خرد پاسخ داد. ۴- که آن زمینی آزرده است که دوزخ در آن

ساخته شده است. ۵- دوم وقتی که مردم مقدس بی‌گناهی را در آن

بکشند. ۶- سوم (زمینی) که دیوان و دروجان حرکت در آن کنند. ۷-

چهارم (زمینی) که بتکده در آن بسازد. ۸- پنجم وقتی که مرد کافر

بدکار در آن اقامت کند. ۹- ششم وقتی که لاشه‌ای در زیر آن دفن

شده است. ۱۰- هفتم (زمینی) که حیوانات مودی در آن لانه دارند.

۱۱- هشتم وقتی که از ملکیت نیکان به ملکیت بدان رسد. ۱۲- نهم

وقتی که (زمین) آبادانی را ویران کنند. ۱۳- دهم زمینی که شیون و

مویه در آن کنند. (احمد تفضلی، ۱۹)

**آرداوپراف‌نامه** یک سفرنامه‌ی خیالی موبدی‌ست به دوزخ و برزخ (همستکان) و بهشت. در فصل ۶۰ این کتاب آمده است:

« ۱- و دیدم روان مردی که تن او را در دیگی روئین کرده‌اند و او را می‌پزند، ۲- پای راست او بیرون آن دیگ بود، ۳- و پرسیدم: «این تن چه گناه کرد؟» ۴- سروش اهلو و آذرایزد گفتند: «این روان آن مرد دروند است که در میان زندگان با میل به شهوت و با بدی به سوی زن شوهردار بسیار رفت. ۵- و همه تن او بزهکار بود و با آن پای راست، وزغ، مور، مار، کژدم و دیگر خرفستران را بسیار زد و کشت و نابود کرد.» (ژاله آموزگار، ۷۸)

دیگ پر از روی (یا سرب نپالوده) به دلیل هم‌رنگ‌بودن روی با آبی که به هنگام هم‌بستری با زن بیرون می‌آید نماد همان شهوات است که از آن مرد به زنان شوهردار منتقل شده است و در حقیقت در آتشی که خود افروخته می‌سوزد. پای راست او در زندگی خرفسترانی را کشته، بالاخره سوختن نجات یافته است.

دیگر این که برابر آیین اشورزدشت سوی زن شوهردار رفتن (به اصطلاح دین مبین اسلام زنا) محصنه مرتکب‌شدن) شدیدترین عذاب را در دوزخ در پی دارد.

دیدیم که خاقانی در بیت ۶۹ از تمام خرفستران فقط «مگس و ملخ» نام برده است، با بیان چند جمله از «بندهستن» درباره‌ی این حشرات یا خرفستران زیانبار معنی این بیت می‌آورم «درباره‌ی چه‌گونگی خرفستران» می‌نویسد: مگس کاسکینی، سیاه و مگس انگبین که سه‌گونه است و بوز که چند گونه است و نیز آن که خانه و آشیانه‌ی گلین کند، هم از این گونه، مگس مرده‌اند. (مهرداد بهار، ۹۸) بوز گونه‌ی که آشیان گلین کند، کرم در آن آشیان نهید، سر (آن را) گیرد و به هنگام (که) سر بر کند، باشد که آن مگس کاشکین، باشد که همان بوز بوده باشد.

درباره‌ی مگس کاسکین گوید که اگر به گوشت ریذ کرم و اگر به زمین (ریذ) کیک، اگر در اندروای (ریذ) پشه، اگر به نشیمن کبوتر ریذ پيله مارکوک از او پدید آید (و) اگر به (ریذ) زالو. (همان، ۹۹) و در تعلیقات. برای کلماتی که شخص شده مطالبی نقل کرده‌اند که عیناً می‌آورم.

[کاسکین] به معنی لاجوردی در فارسی: کاسانه و کاسکینه نام مرغ است سبزرنگ، [بوز] Wabz: فارسی: بوز، زنبور درشت سیاه. اوستا Vawzaka: لاتین: Vespa، انگلیسی: [Wasp گلین] TD<sub>1</sub> و TD<sub>2</sub>: DH: T, Sn: TD<sub>2</sub>؛ TD<sub>2</sub> ص ۱۲۵، ص ۱۲ - ۱۱ و در دو دست‌نویس دیگر می‌آید که 'n - TYN است، یعنی از گل‌خانه، آشیانه می‌سازد. احتمالاً yn - TYN، یعنی گلین. ۱۲

[اندوای]، به معنی فضا

[کوک] به معنای کوچک، پيله به معنای پیکان تیر است. (مهرداد بهار، ۱۸۸)

دیگر ملخ سردگان‌اند آن که مردم کشد.

باز می‌دانیم که در آیین زرتشت دستورات بهداشتی زیاد است از جمله نیالودن آب و خاک. ولی مگس آن چنان که گذشت در نقل و انتقال مواد زیانبار (به اصطلاح پزشکی: میکروب‌ها) نقش اساسی دارد و همه دیده‌ایم که وقتی مگس در جایی نشست دو پای بلند جلوی را مرتب به سرش می‌کشد و سر آن خرفستر دقیقاً شبیه دستار است.

خاقانی ترکیب «دستار فوطه» تشبیه مضموری برای سرمگس به کار برده است:

چرا پیچد ملخ دستار فوطه؟

فوطه لنگ است که تا این اواخر در گرمابه‌های عمومی مردم به کمر می‌بستند و بعد از بیرون آمدن از حمام کارگری آن را در حوضچه‌ای با آب سرد چند بار می‌چلانند و بعد از خشک شدن به مشتری دیگری می‌داد و باز می‌دانیم به دلیل فقدان اصول بهداشتی در جامعه‌ی آن روز آن فوطه‌ها به انواع ناپاکی‌های حاصل از بیماری‌های مقاربتی به‌طور کلی آلوده بود، چنان‌که پاهای مگس آلودگی فراوان دارد با این حساب خاقانی می‌گوید: می‌توانم توضیح دهم به قیصر که چرا مگس، دستاری کاملاً آلوده، به سر پیچیده است؟ و دو پای بلند ملخ مانند پارچه‌ی دیبا، دقیقاً دندان‌هایی دارد مثل ارّه که خواب آن از بالا به پایین است، وقتی آن دو پا را به ساقه‌ی گندم می‌کشد مثل ارّه می‌برد و مزارع گندم نابود می‌گردد.

پس معنی مصراع دوم: «چرا پوشید ملخ رانین دیبا» چنین است که باز می‌توانم به قیصر بگویم که ملخ چرا شلوار دیبایی به ران‌هایش پوشیده است.

این همه اسطوره و تاریخ و آسیب‌های طبیعی از سوی خرفسترها بر انسان وارد می‌شود به دلیل وسعت اطلاعات خاقانی از اوستا و آیین زرتشت که در این پنج بیت گنجانیده شده است. ■

## یادداشت‌ها

۱- چون هدف من نوشتن ترجمه‌ی حال خاقانی به روش تذکره‌نویسان نیست، تاریخ تولد و مولد او را به أشهر اقوال نقل کردم. درباره‌ی مادرش که اکثرآ نوشته‌اند: بعدها مسلمان شده بود، - من هم شک ندارم، ولی یقین دارم که فرهنگ و اصطلاحات دین حضرت مسیح را هرگز فراموش نکرده و پسرش خاقانی آن همه مسائل مسیحیت را از مادرش آموخته است. ۲- یادکوبه کلمه‌ی جدیدی ست و نادرست. درست آن «یاکوبه» است که طبق کتاب‌های ارمنی اصل آن «یاکاوآن» یا «یاکوان» بوده و جزء اول این کلمات، «بغ» و بگ است به معنای خدا و یاکوان یا یاکاوآن به معنی سرزمین خدا بوده. (احمد کسروی، ۱۳۷۰). نگارنده (یسنای تبریزی) گوید: بغ در کلمه‌ی بغداد هم باقی‌ست که مرکب است از بغ (خدا) + داد (در زبان‌های فارسی فاستان و اوستایی به‌صورت data در معنی آفریدن و آفریده) باقی‌مانده است. مثل خداداد فارسی به معنی خدا آفریده که عربی آن عبدالله است.

۳- در متن **مرآة البلدان** «حیثیت» نوشته‌اند. ۴- «صوری‌خانه» غلط است. آن منطقه در شبه‌جزیره «آبشورون» و آتشگاه زرتشتیان هم در آن‌جاست که با گاز طبیعی روشن است. سور به معنی سرخ و آتش است که خود مردم باکو نام آن‌جا را به درستی «سوری‌خانه» می‌نامند، یعنی خانه‌ی آتش. و سوری در کلمه‌ی «چهارشنبه سوری» هنوز باقی است. بنا به روایت **شاهنامه** «جشن سده» (در دهم بهمن‌ماه) جشن پیدایش آتش است و در ایران قدیم هر هفته از دهم بهمن ماه تا عید نوروز در شب چهارشنبه آتش روشن می‌کردند و سده تا سلطنت غزنویان از اعیاد رسمی ایرانیان بود و فرخی سیستانی قصیده‌ی مشهور «جشن سده» را در آن عصر سروده است. ۵- در آئین زرتشت، آتش یک عنصر مقدس است و به‌هیچ‌وجه زرتشتیان آتش را نمی‌پرستند، بلکه نور حاصل از آتش را مظهر اهورامزدا می‌دانند.

۶- من در سفرنامه‌ی دوم به باکو شرح مفصّلی درباره‌ی این آتشکده نوشته‌ام. ۷- این خلاصه از **دایرةالمعارف بزرگ اسلامی** ذیل واژه‌ی: «آتش» نقل شد. خود مقاله‌ی «آتش» در جلد اول دایرةالمعارف از صفحه‌ی ۹۰ آغاز در صفحه‌ی ۹۵ در چهار بخش نوشته شده است. ۸- اکثر دبیران زمان اشکانیان سریانی بودند، واژه‌های عربی را در متون پهلوی وارد کرده ولی به زبان پهلوی می‌خواندند. مثلاً: «من» عربی را به خط پهلوی (م) نوشته و «آز» می‌خواندند و «ملکاً ملکاً» را شاهنشاه می‌خواندند و آن را هزوارش گویند. ۹- این مقاله هنوز به چاپ نرسیده و بخشی از سفرنامه من به شما می‌بخشد.

۱۰- سن فرانسویس = Francois = Franciscus (۱۱۸۲ - ۱۲۲۶ میلادی) موسس فرقه‌ی Franciscain می‌باشد.

Holins and Vermin by Nathan soderblom in Pastur Hoshang Memorial Vol. Bombay 1918 P.226.

۱۱- شروش و آذر ایزد راهنمایان اردوایراف در این سفر به دنیای دیگر است، با این که قبل از نوشته‌شدن این کتاب ارزشمند در حماسه‌ی **ایلیاد و ادیسه** اثر هومر، شاعر نایینا از سفر یک انسان زنده به دوزخ داستانی آمده است، اما از رهنما خبری نیست و در **متنوی** «سیرالعباد الی المعاد» سنایی غزنوی هم به دوزخ و برزخ و بهشت سفر کرده است، ولی مشهورترین کتاب **کمدی الهی** اثر دانته آلیگری، شاعر بزرگ ایتالیایی ست که در این سفر ویرژیل با شاعر یونان باستان راهنمای اوست. در همین راستا نگارنده هم سروده‌هایی با عنوان «حماسه‌ی انسان» دارد (شامل سی و سه سرود و هر سرود شامل سیصد و سی و سه بیت است) و راهنمای من در این سفر خیالی حضرت جلال‌الدین محمد بلخی مولوی ست. ۱۲- در توضیحات واژه‌ی «گلین» حروف TD<sub>1</sub> و TD<sub>2</sub> ... و علائم اختصاری نسخه‌های مختلف به زبان پهلوی ست.

## فهرست منابع

۱- قرآن کریم. ۲- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان، **مرآةالبلدان**، ۱۳۶۷، با تصحیحات و حواشی و فهرس به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث، ج اول، ناشر موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، به شماره‌ی ۱۹۲۱ (شماره مسلسل ۲۶۴۴، تهران). ۳- بهرامی، احسان، **فرهنگ واژه‌های اوستا**، (۴ جلد)، بر پایه‌ی فرهنگ کانگا، ۱۳۶۹، از انتشارات نشر بلج (وابسته به بنیاد نیشابور، ویراستار فریدون جنیدی، چاپ نخست، تهران. ۴- پورداوود، ابراهیم، **ویسپرد**، به کوشش بهرام فرموشی، ۲۵۳۷، انتشارات دانشگاه تهران به شماره‌ی ۱۶۳۶ (چاپ دوم) شماره‌ی مسلسل ۲۰۴۴، تهران. ۵- تفضلی، احمد، «آتش»، **دایرةالمعارف بزرگ اسلامی**، ج اول، ۱۳۷۴، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، چاپ مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران. ۶- تفضلی، احمد، **مینوی خرد**، ۱۳۵۴، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به شماره‌ی ۲۰۱ به دبیر کلی پرویز ناتل خانلری، تهران. ۷- خاقانی، افضل‌الدین بدیل، **دیوان**، به کوشش دکتر ضیاء‌الدین سجّاد، ۱۳۷۳، چاپ چهارم، انتشارات زوآر، تهران. ۸- دهخدا، علی‌اکبر، **امثال و حکم**، ۱۳۳۷، (چاپ دهم) موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران. ۹- دهخدا، علی‌اکبر، **لغت‌نامه**، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، ۱۳۷۷، چاپ دوم از دوره‌ی جدید، ناشر: موسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، با همکاری انتشارات روزنه‌ی تهران. ۱۰- زرین‌کوب، دکتر عبدالحسین، «ترجمه‌ی رساله‌ی مینورسکی»، **فرهنگ ایران زمین**، دفتر ۲، ۱۳۳۲، به اهتمام ایرج افشار. (این رساله بعدها به‌طور مستقل توسط انتشارات کتابخانه طهوری هم در تهران چاپ و منتشر شده است). ۱۱- سجّادی، دکتر سید ضیاء‌الدین، **فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی شروانی**، چاپ اول، انتشارات زوآر، تهران، (در دو جلد). ۱۲- ش، س، فتح‌الله یغف، **گونه‌شناسی معماری مساجد در جمهوری آذربایجان**، ۱۳۷۵، ترجمه‌ی لیلا ربن شه، حسین سلطان‌زاده، بهرام قدیری، ناشر دفتر پژوهش‌های فرهنگی (وابسته به مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها)، تهران. ۱۳- فرخی سیستانی، **دیوان**، چاپ‌های مختلف. ۱۴- فرنیخ دادگی، **بند هوش**، ۱۳۶۹، گزارش و ترجمه از مهرداد بهار، انتشارات توس، تهران. ۱۵- فیلیپ ژینیو، **اردوایراف‌نامه**، ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، ۱۳۷۲، چاپ و نشر: شرکت انتشارات معین، انجمن ایران‌شناسی فرانسه، چاپ اول، تهران. ۱۶- کسروی، احمد، **کاروند کسروی**، ۱۳۵۶، به سعی یحیی ذکا، انتشارات کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، تهران. ۱۷- گشتاسب‌پوریاری، مهربان، **گنجینه‌ی نام‌های ایرانی**، ۲۵۳۵، چاپ سازمان انتشارات فروهر، تهران. ۱۸- محمد فواد عبدالباقی، **المعجم المفهرس لالفاظ القرآن کریم**، بی‌تا، دارالاحیاء التراث العربی - بیروت - لبنان. ۱۹- معین، دکتر محمد، **مزدیسنا و ادبیات فارسی**، ۱۳۴۰، ج اول، انتشارات دانشگاه تهران. ۲۰- یسنای تبریزی (رحیم چاوش اکبری)، **گاهان، حماسه‌ی اهورایی** (ترجمه و گزارش منظوم گات‌های زرتشت)، ۱۳۸۳، دفتر پژوهش‌های فرهنگی با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها، تهران.